

مبارزه علیه دستمزدهای معوقه، بخش مهمی از مبارزه علیه فقر و فلاکت اقتصادی است!

صفحه ۳

رحمان حسین زاده

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش آرایش تازه قدرت

صفحه ۵

علی جوادی

وقتی یک جامعه بیمار است، خودکشی اسما، ریحانه و رها دیگر یک "انتخاب شخصی" نیست

صفحه ۱۰

هاله طاهری

سفرهای خالی مردم؛ آینده نامعلوم در سایه جنگ

صفحه ۱۲

وریا روشنفکر

دور جدید جنگ، نابودی زندگی مردم

صفحه ۱۴

سعید یگانه

مستی کمونیست

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
Worker-communist Party of Iran - Hekmatist

۳ مرداد ۱۴۰۵ - ۲۵ جولای ۲۰۲۶

اعلامیه حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست

جنگ علیه زندگی باید

بیدرنگ متوقف شود!

بمباران زیرساخت‌ها جنایت

جنگی است!

دور تازه جنگ، بیش از هر زمان جنگی سازمان یافته علیه زندگی میلیون‌ها انسان است. شهرهای جنوبی ایران زیر موج حملات قرار گرفته‌اند و همزمان زیرساخت‌هایی که میلیون‌ها انسان برای زنده ماندن به آنها وابسته‌اند، به میدان جنگ تبدیل شده‌اند. ترامپ از گشودن "دروازه‌های جهنم" سخن گفته است. این زبان فرمانده یک ماشین جنگی است که برای رسیدن به اهداف خود، نابودی شهرها و زیرساخت‌های حیاتی را در دستور قرار داده است. وقتی چنین سیاستی اعلام می‌شود، "دروازه‌های جهنم" پیش از هر چیز بر روی مردم عادی گشوده می‌شود. و این چهره واقعی بربریتی است که امروز بر منطقه سایه افکنده است.

حملات به شهرهای جنوب ایران، از بندرعباس و بوشهر تا کیش و قشم، و هدف قرار گرفتن پل‌ها، راه‌های ارتباطی، فرودگاه‌ها و تأسیسات حیاتی، زنگ خطر

صفحه ۲

افزایش ساعات پخش تلویزیون آترناتیو شورایی

به اطلاع بینندگان "تلویزیون آترناتیو شورایی" می‌رسانیم که برنامه‌های ما که اکنون دو روز در هفته پخش می‌شود، از ۱۰ مرداد ۱۴۰۵ برابر با ۱ اوت ۲۰۲۶ به شش روز در هفته افزایش پیدا می‌کند.

برنامه‌ها از ساعت ۵ تا ۶ بعدازظهر روزهای دوشنبه تا شنبه پخش و در طول شبانه روز، دو بار روی فرکانس زیر تکرار می‌شود.

مشخصات تلویزیونی شبکه ماهواره‌ای
Alternative Shorai Satellite:
Yahsat Frequency: 12594Polarization: Vertical/
Symbol Rate: 27500 FEC: 2/3

پخش مستقیم برنامه‌های تلویزیون آترناتیو شورایی
https://alternative-shorai.tv

تلویزیون آترناتیو شورایی
رسانه شورایی همکاری نیروهای چپ و کمونیست

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنگ علیه زندگی باید بیدرنگ متوقف شود!

بمباران زیرساخت‌ها جنایت جنگی است ...

یک فاجعه انسانی را به صدا درآورده است. حمله به تأسیسات آب شیرین‌کن در هرمزگان، که زندگی هزاران نفر را با بحران آب رو به رو کرد، نشان می‌دهد که این جنگ تا کجا می‌تواند پیش برود. همزمان، جمهوری اسلامی نیز با حمله به زیرساخت‌های حیاتی در کشورهای منطقه و گسترش دامنه جنگ، همان منطق جنایتکارانه را دنبال می‌کند. هر دو طرف، زندگی مردم را به گروگان گرفته‌اند.

وقتی آب آشامیدنی هدف قرار می‌گیرد، دیگر سخن از یک "هدف نظامی" نیست؛ آب یعنی زندگی، یعنی حیات. وقتی نیروگاه برق بمباران می‌شود، فقط چند توربین خاموش نمی‌شوند؛ بیمارستان‌ها، دستگاه‌های تنفس، پمپ‌های آب، کارخانه‌ها، شبکه‌های ارتباطی و زندگی میلیون‌ها انسان از حرکت بازمی‌ایستد. وقتی پل‌ها و بنادر ویران می‌شوند، فقط بتن و فولاد فرو نمی‌ریزند؛ شریان‌های تامین غذا، دارو، امداد و امکان ادامه زندگی قطع می‌شوند. هدف قرار گرفتن آب، برق، پل، بندر و بیمارستان فقط افزایش تلفات انسانی نیست؛ نابود کردن امکان ادامه زندگی یک جامعه است. این همان نقطه‌ای است که جنگ به جنایتی علیه بشریت، مصداق بارز جنایت جنگی تبدیل می‌شود. این جنگ، خود حق حیات را هدف گرفته است.

اگر این جنون و جنایت متوقف نشود، منطقه با یکی از بزرگ‌ترین فجایع انسانی دهه‌های اخیر رو به رو خواهد شد. میلیون‌ها انسان ممکن است نه فقط زیر بمباران، بلکه بر اثر بی‌آبی، خاموشی، فروپاشی خدمات درمانی، گرسنگی، بیماری و آوارگی قربانی شوند. هیچ هدف نظامی و هیچ منفعت سیاسی نمی‌تواند چنین جنایتی را توجیه کند.

در این جنگ، مردم ایران دشمن مردم بحرین، کویت، عراق، اسرائیل، فلسطین، لبنان یا هیچ کشور دیگری نیستند. اشک مادران، ملیت ندارد. کودکی که از تشنگی جان می‌دهد، گذرنامه ندارد. انسانی که زیر آوار می‌ماند، مذهب ندارد. بمب، آب را از ایرانی و بحرینی و فلسطینی و اسرائیلی یکسان می‌گیرد. از همین رو، همبستگی ما نه با دولت‌ها، بلکه با انسان‌هاست؛ با همه قربانیان این بربریت، در هر سوی مرزها.

در کنار حکومت‌های جنگ افروز، باید اپوزیسیون جنگ طلب را نیز بی‌هیچ ابهامی محکوم کرد. ننگ بر سلطنت طلبان، ناسیونالیست‌ها و فدرالیست‌های قوم‌پرست و همه جریاناتی که برای هر موج بمباران هورا می‌کشند و ویرانی شهرها را بیش‌زمانه "بهای آزادی" می‌نامند. آنان شاید موشک شلیک نکنند، اما برای شلیک آن تبلیغ می‌کنند؛ شاید دکمه پرتاب را فشار ندهند، اما از پشت تربیون‌ها و شبکه‌های اجتماعی برای فرود آمدن بمب بر سر مردم مشروعیت می‌تراشند. سال‌ها وعده دادند که بمباران‌ها "هوشمند"، "دقیق" و متوجه

حکومت خواهد بود. امروز که خانه‌ها، بیمارستان‌ها، پل‌ها، نیروگاه‌ها و تأسیسات آب هدف قرار گرفته‌اند، نه حاضرند مسئولیت سیاسی تبلیغات خود را بپذیرند و نه حتی یک کلمه از مردم پوزش بخواهند. سکوت امروز آنان، اعتراف به ورشکستگی کامل سیاسی است که آزادی را از لوله توپ و موشک و بمب جستجو می‌کرد. کسی که ویرانی جامعه را نردبان قدرت خود می‌کند، شریک سیاسی همان جنایتی است که هزاران انسان را زیر آوار دفن می‌کند.

به همان اندازه، نیروهایی که زیر پرچم "دفاع از میهن" و "دفاع از خاک" مردم را به همسویی و صف جمهوری اسلامی فرامی‌خوانند، شریک ادامه این فاجعه‌اند. ایران با جمهوری اسلامی یکی نیست. مردم ایران سپر بقای این حکومت مرتجع نیستند. رژیمی که دهه‌ها مردم را گروگان گرفته، امروز می‌خواهد همان مردم را سپر موشک‌ها و ابزار بقای خود کند. همان‌گونه که آزادی از بمب‌های آمریکا و متحدانش بیرون نمی‌آید، دفاع از جان مردم نیز از موشک‌های جمهوری اسلامی عبور نمی‌کند. هر دو اردو، زندگی انسان‌ها را قربانی بقا و گسترش حوزه نفوذ قدرت خود کرده‌اند.

ما همه اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های آزادیخواه، نهادهای مدافع حقوق بشر، احزاب مترقی و همه انسان‌های آزاده جهان را فرامی‌خوانیم که در برابر این جنایت سکوت نکنند. دفاع از آب، برق، بیمارستان، مدرسه، پل و زیرساخت‌های حیاتی، دفاع از ابتدایی‌ترین حق بشر، یعنی حق زندگی است.

امروز سکوت، فقط سکوت نیست؛ اجازه دادن به عادی شدن بیشتر جنایت است. اگر امروز بمباران مراکز تصفیه آب، برق، بیمارستان و نان مردم بی پاسخ بماند، فردا هیچ مرزی برای بربریت باقی نخواهد ماند. دفاع از زندگی، امروز وظیفه مشترک همه انسان‌های آزاده جهان است. این جنگ ویرانگر و ارتجاعی باید بی‌درنگ متوقف شود؛ پیش از آنکه منطقه را به گورستانی برای میلیون‌ها انسان تبدیل کند.

نه به بمباران شهرها و زیرساخت‌های حیاتی!

نه به جنگ دولتهای تروریست آمریکا و اسرائیل و

جمهوری اسلامی!

زنده باد همبستگی جهانی مردم علیه جنگ، علیه بربریت و

برای دفاع از زندگی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۳۰ تیر ۱۴۰۵ - ۲۱ ژوئیه ۲۰۲۶

قطع جنگ بیدرنگ!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!

مرگ بر جمهوری اسلامی!

مبارزه علیه دستمزدهای معوقه، بخش مهمی

از مبارزه علیه فقر و فلاکت اقتصادی است!

رحمان حسین زاده



حقوق به موقع پرداخت نشود، سخت فاجعه بار است. صرفنظر از تلخی عمیق این مسئله، اما این پدیده جنگ نفس بری است که سرمایه داران و دولت سرمایه اسلامی سالها است به طبقه کارگر ایران تحمیل کرده اند. اکنون جنگ و شرایط جنگی مستمسکی است شنیع تر از هر دوره ای به طبقه کارگر و

مزدبگیران تحمیلترش کنند. طبیعی است در برابر این تعرض وسیع ایستادگی و مقاومت برحق و ضروری در قالب اعتصاب و اعتراض و تجمع اعتراضی شکل بگیرد و حتی بسیار گسترده تر و مؤثرتر از ابعاد تاکنونی سازماندهی شود.

هدف حکومت سرمایه اسلامی و سرمایه داران از تحمیل دستمزد معوقه چیست؟

پدیده دستمزدهای معوقه در جنبش طبقه کارگر ایران، برخلاف توجیهات بیشرمانه کارفرمایان و دولت حامی شان، جنگ و شرایط جنگی و یا ناشی از کمبود مالی صاحبان سرمایه، کاهش بارآوری و سود کارخانه و مراکز کارگری و محدودیتهای مالی مالکان ابزار تولید و ناتوانی آنها در پرداخت دستمزد کارگران نیست، و مطلقاً امری خودبخودی و تصادفی هم نیست. سرمایه داران جانی با همدستی قانون و دولت، آگاهانه و سازمانیافته این فاجعه را بر طبقه کارگر تحمیل کرده اند. این پدیده زشت اگر فاجعه ای علیه طبقه کارگر است، برای سرمایه داران و سرمایه داری ایران و دولتش منبع پول و ثروت و غنیمتی بزرگ در خدمت انباشت سرمایه و سودآوری باورنکردنی و سرسام آور است.

این واقعیت را هر کارگر آگاهی متوجه است، که سودآوری نجومی کاپیتالیسم ایران چه در دوران کارکرد روتین و غیر بحرانی نظم سرمایه و چه در دوران بحران و رکود بر اساس تضمین وجود نیروی کار ارزان ممکن شده است. افسار گسیختگی سرمایه داری ایران در تعرض به طبقه کارگر از این سطح هم فراتر رفته و با حربه و تاکتیک تحمیل دستمزد معوقه نه تنها تأمین نیروی کار ارزان بلکه اولاً ارزانترین و سخت ترین شرایط کار را بر اردوی کار تحمیل کرده است. ثانیاً سودآوری نجومی سرمایه و سرمایه داران با اتکا به تباهی کشاندن زندگی میلیونها انسان کارکن و آماده بکار در آن جامعه حاصل شده است. ثالثاً دستمزد معوقه خاصیت بزرگ دیگری هم برای کارفرمایان و حکومت سرمایه داران دارد، آنهم بیشرمانه و بیرحمانه با غضب دستمزد کارگران، با اتکا به پول چند ماهه ای که میبایست پرداخت کنند، عملاً مزد پرداخت نشده کارگر را به جیب زده و بخش مهمی از سرمایه شرکت و فابریک و

جنگ و شرایط جنگی مانع بزرگی در مقابل اعتراضات کارگری و اجتماعی ایجاد کرده است. با این وجود در مقابل جنگ جمهوری اسلامی علیه کارگران و مردم، در مقابل تعرض معیشتی و موج بیکاری و سرکوب و اعدام، جنبش کارگری و جنبشهای اعتراضی رادیکال دست و پنجه نرم کرده با سرمایه داری اسلامی حاکم و مستبد، تمکین نمیکنند. پیام اصلی موارد متعددی از اعتراضات کارگری و اجتماعی روزهای اخیر، به جامعه و دیگر بخشهای جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی، دوباره به حرکت در آمدن و نپذیرفتن شرایط سختی است که جمهوری اسلامی با دستاویز جنگ میخواهد بر جامعه تحمیل کند. به همین دلیل تک تک تحركات اعتراضی این روزها، بزرگ و یا کوچک، نقش مهمی در ترسیم روند مبارزات امروز و آینده کارگران و مردم دارند.

اعتراضات کارگری این مدت، عمدتاً علیه دستمزدهای پرداخت نشده شکل گرفته است. هم اکنون اعتصاب کارگران ماشین سازی تبریز علیه وضعیت سخت معیشتی و سه ماه دستمزد معوقه در جریان است. علت اینست، دستمزدهای معوقه زخمی عمیق بر پیکر جنبش کارگری است. در این مطلب به اثرات زیانبار این ترفند ضد کارگری و ضد انسانی سرمایه داران و حکومت سرمایه داری در ایران و نحوه مقابله مؤثرتر جنبش کارگری در این شرایط میپردازیم.

در مسیر پرفراز و نشیب جنبش کارگری بارها و بارها شاهد تحرك اعتراضی علیه عدم پرداخت دستمزد، در ابعاد سه ماهه، شش ماهه، نه ماهه و به نحو باورنکردنی مواردی به مدت ۱۷ ماه تا ۳۶ ماه بوده ایم. این تعرض سبعانه به حقوق کارگر و شرایط زندگی کارگران و خانواده های کارگری که این وضعیت فاجعه بار را تحمل میکنند، براستی غیرقابل تصور است. نه تنها از زاویه معیشت و زندگی، بلکه از زوایه مبارزات جاری کارگری هم، مجبور کردن کارگران به اینکه محور مبارزه خود را به طور مثال نه حول افزایش دستمزدها بلکه حول دستمزدهای معوقه متمرکز کنند، تحمیل شرایطی بشدت نامساعد و سوق دادن اعتراض کارگری به شرایطی بسیار ناهموار در مبارزه برسر بهبود شرایط کار و زندگی است. دستمزد تعیین شده و رسمی کارگران هر ساله توسط "شورای عالی کار" ضد انسان و ضد کارگری چند بار زیر خط فقر است. بخش وسیعتر کارگران، یعنی کارگران قراردادی، روزمزد و کنترتی و سفید امضا حتی شامل همین دستمزد چند بار زیر خط فقر هم نیستند. بلکه این بخشهای کارگری در شرایطی بسیار بدتر و نه چند برابر، بلکه به اصطلاح دستمزد آنها چندین برابر زیر خط فقر رسمی تعیین شده است. تصور اینکه از سه ماه تا ۳۶ ماه همین چندرغاز

مبارزه علیه دستمزدهای معوقه، بخش مهمی از مبارزه علیه فقر و فلاکت اقتصادی است ...

کمپانی خود را تأمین و به گردش درمیآورند و سود آن را به جیب میزنند. رابعاً و علاوه بر اینها خاصیت مهمتر وجود دستمزد معوقه از جانب سرمایه داران اعمال فشار باورنکردنی برای پایین کشاندن توقعات و انتظارات طبقه کارگر از زندگی و شرایط کار، کاهش دادن سطح خواسته ها و مطالبات کارگری و به قعر سوق دادن سطح اعتراضات کارگری است. براین اساس متأسفانه عقب نشینی های جدی به کارگر و جنبش کارگری ایران تحمیل شده است. در شرایطی که دستمزد رسمی چندبار زیر خط فقر است، در شرایطی که بخش بسیار وسیعتر طبقه کارگر از جمله کارگران قراردادی، روزمزد، کنتراتی، سفید امضاء شامل همین دستمزد زیرخط فقر هم نیستند، قاعدتاً برای بهبود وضعیت زندگی و کار، افزایش دستمزدها در سطح تأمین زندگی شایسته برای خانواده کارگری میبایست، محوری ترین مطالبه جنبش کارگری باشد. اما می بینیم مبارزه کارگری مجبور است گامی عقب تر بردارد و در سطح پایین تری ایستادگی کند. بنا به ضرورت و ناچاری فعلاً علیه دستمزد معوقه سنگربندی گسترده را ایجاد کند.

تا زمانیکه هیولای دستمزد معوقه آن هم در شرایط جنگی این چنین وسیع و گسترده گریبان طبقه کارگر را گرفته باشد، طبیعی است مبارزه برحق علیه آن با همان گستردگی باید ادامه پیدا کند. اما کارگر آگاه و کمونیست میدانند این محدودیتی بزرگ به مبارزه عملی در مسیر بهبود مداوم سطح دستمزدها و افزایش دستمزدها و بهبود واقعی شرایط کار و زندگی است. فعالین کارگری پیشرو متوجه اند، حربه دستمزدهای معوقه بخشی از ترفند تحمیل فقر و فلاکت بر طبقه کارگر و مزدبگیران جامعه است. با این وصف تلاش مبارزاتی گسترده در این زمینه مهم است و لازم است آن را ادامه داد، تا اثری از پدیده شوم دستمزد معوقه باقی نماند و از سطح بالاتر و پرتوقع تری مبارزه برای افزایش دستمزدها و در این دوران علیه فقر و فلاکت و بیکاری و برای تحقق دیگر خواسته های عاجل کارگری محوریت پیدا کند.

**تحرك مبارزاتی همبسته علیه دستمزدهای معوقه بخش مهم
مبارزه علیه فقر و فلاکت است!**

همانطور که در آغاز مطلب اشاره کردم، پدیده دستمزدهای معوقه زخمی عمیق بر پیکر جنبش کارگری ایران است. گفتیم تا زمانیکه این پدیده هست اعتراضات و اعتصابات برحق هم علیه آن هست. اکنون بحث اینست چگونه میتوان راه مؤثرتر اعتراض و مبارزه علیه همین پدیده را سازمان داد. مبارزات جاری به طور کلی برای تحقق مطالبات عاجل کارگری و به طور مشخصتر علیه دستمزدهای معوقه پتانسیل همبسته و متحدتر شدن و قدرتمند شدن در سطح بالاتر و سراسری تر شدن را دارد. این معضل گریبان بخش وسیعی از مراکز و رشته های کارگری را گرفته است. خواست پایان دادن به دستمزدهای معوقه آن فصل مشترکی است، در سطح گسترده اعتراضات و اعتصابات جاری

کارگری حول این مطالبه را همگام و هم بسته و متحد کند. اما در همین رابطه توجه به چند مسئله مهم است. تجربه تائکونی نشان داده، اعتصابات و اعتراضات برحق و با اهمیت کنونی، مادام جدا از هم و تک موردی و محدود به همان مرکز و رشته کارگری است، هنوز به اندازه کافی کارفرما و دولت حامیشان را به عقب نشینی وادار نمیکند.

مسئله قابل توجه دیگر اینکه، در این دوره "تحمیل دستمزدهای معوقه" بخشی از تعرض معیشتی حکومت سرمایه برای تحمیل فقر و فلاکت اقتصادی و گرسنگی است. لذا گامی بالاتر باید برداشته شود. این را رهبران و فعالین کارگری دست اندرکار میتوانند بررسی و در دستور کار بگذارند. به تصور من میتوان حول گرفتن دستمزدهای معوقه نارضایتی و اعتراض برحق بسیاری از مراکز و رشته های کارگری را همگام و همبسته کرد، اما چنین تحرك مبارزاتی را به مبارزه علیه فقر و فلاکت و بیکاری که در جنبش کارگری و در میان دیگر بخشهای اعتراضی جامعه همانند معلمان، بازنشستگان، بیکاران و غیره مطرح است، گره زد.

به علاوه به سازماندهی تحرك اعتراضی فرا رشته ای و فرا کارخانه ای در چهارچوبهای بزرگتر شهر و استان و حتی سراسر کشور فکر کرد و عمل کرد. میتوان تصور کرد، مبارزات کارگری گسترده علیه فاجعه دستمزد، محورجنبش اعتراضی دهها مرکز و رشته کارگری در ابعاد سراسری و استانی، همگام با تحرك اعتراضی معلمان و بازنشستگان و بیکاران با دیگر خواسته های مشترک مبارزاتی باشد. این کار شدنی است، اما کلید مسئله در دست رهبران و فعالین کارگری و رهبران و فعالین جنبشهای اعتراضی رادیکال موجود است که بدو ارتباط مبارزاتی محکم در میان آنها ایجاد شده و محکم شود. شبکه ای از رهبران و فعالین جنبش کارگری و جنبشهای اجتماعی رادیکال هم بسته و متحد در سطح کشور و استان و شهر احتیاج است که به عنوان ستون فقرات جنبش کارگری و توده ای همبسته و متحد علیه فقر و فلاکت و بیکاری و سرکوب عمل کنند. با طرح خواسته های مشترک، تاکتیک و روش مبارزاتی هماهنگ و سازماندهی مؤثر، جنبش پرتوان مبارزاتی را به صحنه بکشانند.

۲۵ ژوئیه ۲۰۲۶

جهان بدون فراخوان سوسیالیسم،

بدون امید سوسیالیسم،

بدون «خطر» سوسیالیسم،

به چه منجلا بی تبدیل میشود!

منصور حکمت



قدرت خامنه‌ای نه فقط از قانون اساسی، بلکه از انباشت چند دهه‌ای شبکه‌های شخصی، انتصابات، اطلاعات محرمانه، توزیع امتیازات و رانت و توانایی ایجاد توازن میان مراکز رقیب سرچشمه می‌گرفت. با کشته شدن او، فقط رأس هرم از میان نرفت؛ مکانیسمی که تضادهای درونی رژیم را کنترل می‌کرد نیز عملاً دفن گردید.

مجتبی خامنه‌ای ممکن است عنوان رهبری را در اختیار داشته باشد، اما عنوان حقوقی نمی‌تواند فوراً همان سرمایه سیاسی، تجربه، شبکه شخصی و قدرت میانجی‌گری را بازتولید کند. گزارش‌های موجود نیز از نقش پشت پرده او، روابط نزدیکش با سپاه و در عین حال حضور محدود و نامشخص او حکایت دارند. انتخاب او بیش از آنکه نشانه انتقال قدرت شخصی از پدر به پسر باشد، می‌تواند بیانگر توافق فرماندهان و مراکز امنیتی بر سر یک پوشش حقوقی برای حفظ پیوستگی حکومت باشد.

از این زاویه، رهبر جدید بیشتر نشانه وحدت این هسته قدرت است تا خالق آن. او در حال حاضر نه خامنه‌ای دوم، بلکه صورت "شرعی" و حقوقی ائتلافی است که ستون اصلی آن را سپاه و دستگاه نظامی - امنیتی سیاسی تشکیل می‌دهد.

جنگ، سازنده آرایش جدید قدرت

چنین انتقالی در شرایط عادی به آسانی ممکن نبود. اگر خامنه‌ای در یک وضعیت عادی می‌مرد، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، جامعه مدرسین، دولت، مجلس، بیت رهبری و فرماندهان نظامی هر یک می‌کوشیدند سهم خود و جناح مورد نظرشان را در تعیین جانشین و شکل دادن به نظم بعدی افزایش دهند. روند جانشینی می‌توانست ماه‌ها محل چانه زنی، ائتلاف سازی و بحران باشد. اما جنگ این زمان را از رژیم گرفت.

در دل حملات نظامی کوبنده، ترور سران و فرماندهان، اختلال ارتباطات، فروپاشی بخشی از سلسله مراتب و خطر درهم شکستن دستگاه قدرت، مسئله اصلی نه اجرای تشریفات قانونی، بلکه حفظ فرماندهی، ادامه عملیات، کنترل کشور و جلوگیری از فروپاشی رژیم اسلامی بود. در چنین شرایطی، آن نیروی قدرت می‌گیرد که می‌تواند فرمان بدهد، نیرو جا به جا کند، ارتباط برقرار کند، امنیت نظام را حفظ کند و درباره جنگ و آتش بس و نقشه جنگی و سیاسی تصمیم بگیرد.

قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا دقیقاً برای فرماندهی و هماهنگی مشترک عملیات نیروهای مسلح ایجاد شد. این قرارگاه اکنون به

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش آرایش

تازه قدرت

علی جوادی

مرگ علی خامنه‌ای و جنگ چهل روزه اخیر فقط دو حادثه بزرگ در تاریخ سیاه جمهوری اسلامی نیستند. این دو رویداد، در کنار ضربات سنگین نظامی، بحران اقتصادی، فرسایش حکومت و تشدید کشمکش در رأس حکومت، آرایش قدرت در جمهوری اسلامی را به گونه‌ای تغییر داده‌اند که در تمام دوران پس از مرگ خمینی کم سابقه است.

آنچه امروز در ایران شکل گرفته، صرفاً انتقال قدرت از یک رهبر به رهبر دیگر، تغییر چند فرمانده نظامی یا جا به جایی میان جناح‌های شناخته شده رژیم نیست. با ترکیب تازه‌ای از فرماندهان سپاه، قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا، بخشی از دولت، شبکه امنیتی و دفتر رهبری مواجه‌ایم که مجتبی خامنه‌ای در رأس رسمی اما هنوز سایه وار آن قرار گرفته است. نهادهایی که روزگاری در تنظیم رابطه جناح‌های حکومت، حل اختلافات درونی و تولید اجماع سیاسی نقش داشتند، مانند مجمع تشخیص مصلحت نظام و ...، امروز بیش از هر زمان دیگری به حاشیه رانده شده‌اند.

این تغییر را می‌توان، با احتیاط اما به درستی، نوعی کودتای سرد نامید: کودتایی بدون اشغال رادیو و تلویزیون، بدون اعلام حکومت نظامی و بدون تصفیه خونین فوری؛ اما در شرایط جنگ، زیر فشار ضرورت‌های نظامی و از طریق انتقال عملی مرکز تصمیم‌گیری از نهادها و جناح‌های سنتی جمهوری اسلامی به یک نیروی کوچک نظامی - امنیتی - سیاسی. اگر این آرایش تثبیت شود، با مرحله تازه‌ای در تاریخ رژیم اسلامی روبه‌رو هستیم؛ مرحله‌ای که می‌توان آن را "جمهوری اسلامی سوم" نامید.

مسئله، جانشینی یک فرد نیست

تحلیل رایج از دوران پس از خامنه‌ای، مسئله را به این پرسش تقلیل می‌دهد که چه کسی جای او را گرفته است و رهبر جدید تا چه اندازه قدرت خواهد داشت. این برداشت، ساختمان واقعی قدرت را پشت صورت حقوقی نظام پنهان می‌کند.

علی خامنه‌ای فقط صاحب یک مقام رسمی نبود. او طی نزدیک به چهار دهه، محور اتصال جناح‌های حکومت، فرماندهی نیروهای مسلح، دستگاه روحانیت، بنیادهای اقتصادی، نهادهای امنیتی، قوه قضاییه و دولت بود. او "نخ تسبیح" و "راس" رژیمی بود که هر چند اجزای آن منافع و سیاستهای یکسانی نداشتند، اما برای حفظ کلیت نظام ناچار بودند دآوری نهایی او را بپذیرند.

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش آرایش

تازه قدرت ...

یک مرکز دائمی فرماندهی و کنترل عملیاتی تبدیل شده است. در جنگ اخیر نیز بیانیه‌های مربوط به ادامه یا تعلیق عملیات، پاسخ به حملات و وضعیت جبهه‌ها بارها از جانب همین مرکز صادر شد.

این واقعیت به خودی خود ثابت نمی‌کند که قرارگاه رسماً تمام قدرت سیاسی را تصرف کرده است. اما نشان می‌دهد که در حساس‌ترین دوران حیات جمهوری اسلامی، مرکز واقعی تصمیم‌گیری از نهادهای سنتی و تاکنونی رژیم، نه به یک ستاد جنگ بلکه به این قرارگاه بمثابة فرماندهی کل قوا منتقل شده است. این انتقال، موقتی آغاز شد، اما الزاماً موقتی باقی نمی‌ماند.

جنگ برای این نیروی نظامی دو نتیجه متناقض داشت. از یک سو سران نظامی و سیاسی نظام ضربات سنگینی خوردند؛ رژیم فرماندهان، تأسیسات، شبکه‌های موشکی و بخشی از ظرفیت‌های هدف ضربات جدی قرار گرفتند. از سوی دیگر، دستگاه نظامی از هم نپاشید، سپاه توانست فرماندهی را غیر متمرکز کرده و بازسازی کند، عملیات را ادامه داد و مانع فروپاشی فوری حکومت شد. ارزیابی‌های منتشرشده نیز بر این دلالت دارند که رژیم، با وجود تضعیف شدید، انسجام مرکزی خود را حفظ کرده و سپاه کنترل بیشتری بر ساختار نظامی، سیاسی و امنیتی به دست آورده است.

نیروی که در لحظه خطر کلیت رژیم را در کلیت خود حفظ کرده، اکنون سهم خود را از قدرت مطالبه نمی‌کند؛ آن را عملاً تصاحب کرده است.

کودتای سرد؛ نه تغییر قانونی ساده

در تعریف کلاسیک، کودتا تصرف ناگهانی دستگاه دولت به دست ارتش یا بخشی از آن است. اما همه کودتاها با تانک در خیابان و اعلامیه شماره یک انجام نمی‌شوند. گاه ساختار حقوقی حفظ می‌شود، برخی مقامات سابق در جای خود باقی می‌مانند و حتی قانون اساسی ظاهراً اجرا می‌شود، اما مرکز واقعی تصمیم‌گیری تغییر می‌کند. آنچه در جمهوری اسلامی در پس جنگ چهل روزه و مرگ خامنه‌ای رخ داده، به این شکل دوم نزدیک‌تر است.

مجلس همچنان وجود دارد، هر چند جلسه ای ندارد. دولت همچنان جسته و گریخته جلسه می‌گیرد. مجمع تشخیص مصلحت معلوم نیست جلسه تشکیل می‌دهد یا نه. شورای نگهبان معلوم نیست زنده است یا مرده. مجلس خبرگان رهبر از قرار انتخاب کرده است. اما پرسش تعیین کننده این نیست که این نهادها وجود دارند یا نه. پرسش این است که چه کسی درباره جنگ، مذاکره، امنیت داخلی، بودجه نظامی، کنترل اینترنت، انتصابات کلیدی و نحوه برخورد با اعتراضات تصمیم می‌گیرد.

نهادهای سنتی جمهوری اسلامی در جنگ نقش تعیین کننده‌ای نداشتند. شورای عالی امنیت ملی، نه جنگ را هدایت کرد، نه آتش بس را تعیین کرد و نه جانشینی واقعی را سازمان داد. مجلس خبرگان بیش از آنکه مرکز انتخاب مستقل رهبر باشد، تصمیمی را که پیش‌تر در مراکز قدرت گرفته شده بود، صورت قانونی بخشید. از همین رو، کودتای سرد نه به معنای انحلال رسمی نهادها، بلکه به معنای خلع قدرت واقعی از آنهاست. آنها باقی می‌مانند، اما زیر کنترل و در حاشیه نیرویی که عملاً حاکم شده است.

اما این روند هنوز به سرانجام نرسیده است. هسته نظامی - امنیتی - سیاسی مرکز ثقل قدرت شده، اما هنوز ناچار است خود را با دستگاه روحانیت، جناح‌های تندرو، نهادهای قانونی و شبکه‌های اقتصادی رژیم به درجه ای تطبیق دهد. به این اعتبار کودتای سرد یک واقعه یک روزه نیست؛ یک روند انتقال قدرت است که ممکن است و یا بهتر بگوئیم ناچار است به تصفیه، سازش یا کشمکش خونین میان جناح‌ها و باندهای حکومت خونین شود.

چرا "جمهوری اسلامی سوم"؟

تاریخ سیاه جمهوری اسلامی را می‌توان، از نظر آرایش قدرت و رابطه حکومت با جامعه و غرب، به سه دوره اصلی تقسیم کرد. منظور از "جمهوری اسلامی سوم" صرفاً جمهوری اسلامی با فرماندهان بیشتر یا حضور پررنگ‌تر سپاه نیست. سخن از تغییر در شکل دولت است. در این مرحله، فرماندهی نظامی، منطق امنیتی و مدیریت دائمی بحران به محور سازمان‌دهنده کل دستگاه حکومت بدل می‌شوند. دیگر این سیاست نیست که نهادهای امنیتی و نظامی را هدایت می‌کند؛ برعکس، سیاست نیز بیش از پیش تابع منطق فرماندهی، امنیت و بقا رژیم می‌شود. از این رو، سخن از جابه‌جایی چند چهره یا غلبه یک جناح بر جناح دیگر نیست؛ سخن از دگرگونی در آرایش دولت و شیوه اعمال قدرت است.

جمهوری اسلامی اول: رژیم ضد انقلاب اسلامی و جنگ

جمهوری اسلامی اول با "انقلاب" ۱۳۵۷، تصرف قدرت، سرکوب نیروهای برخاسته از تحولات انقلابی، نابودی شوراهای کشتار کمونیست‌ها و مخالفان، جنگ ایران و عراق و استقرار کامل ولایت مطلقه فقیه شکل گرفت. در این دوره، دستگاه مافیایی روحانیت به درجات زیادی ستون اصلی قدرت بود، سپاه نیروی نظامی ایدئولوژیک آن به شمار می‌رفت و جامعه با بسیج مذهبی، جنگ، اعدام و سرکوب سازمان یافته کنترل می‌شد. این جمهوری با خمینی شناخته می‌شد؛ با ایدئولوژی اسلامی تهاجمی، ادعای صدور انقلاب و بسیج توده‌ای بر محور مسجد، شهادت و جنگ.

جمهوری اسلامی دوم: مهار بحران از طریق "اصلاحات" درون رژیم

پس از جنگ و به ویژه در اواخر دوران رفسنجانی، بخشی از حکومت، اصلاح طلبان حکومتی دریافتند که ادامه نظام با قالب دهه شصت دشوار است. جامعه تغییر کرده بود، نسل جدید خواهان آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی خود بود، شکاف نسلی یک واقعیت عظیم بود، اقتصاد سرمایه در بن بست برای بقاء به ارتباط با جهان

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش

آرایش تازه قدرت

سرمایه نیاز داشت و دستگاه اسلامی دیگر توان بسیج سابق را نداشت.

پروژه اصلاحات حکومتی کوشید جمهوری اسلامی را بدون تغییر بنیان طبقاتی و سیاسی ساختارهای حکومت، به درجه ای آن را با جامعه و جهان سازگار کند. شعار "گفت و گوی تمدن‌ها"، جامعه مدنی، حاکمیت قانون و تنش‌زدایی، صورت سیاسی این تلاش بود.

اما جمهوری اسلامی دوم هرگز نتوانست به آرایش پایدار قدرت تبدیل شود. در کودکی سقط شد. خامنه‌ای، سپاه، شورای نگهبان و دستگاه قضایی آن را محدود و سرانجام عقیم کردند. اصلاح طلبی حکومتی اجازه داشت نارضایتی جامعه را مدیریت کند، اما حق نداشت ساختار قدرت را تغییر دهد. در نتیجه، این دوره نه یک جمهوری تازه کامل، بلکه تلاشی شکست خورده برای نوسازی رژیم بود.

جمهوری اسلامی سوم: دولت نظامی - امنیتی - سیاسی پس از جنگ

جمهوری اسلامی سوم پس از شکست پروژه اصلاحات، فرسودگی بیش از حد رژیم اسلامی، و مشخصاً خیزش دی ماه، مرگ خامنه‌ای و جنگ چهل روزه بیرون آمد. این جمهوری سوم حتی ذره ای وعده جامعه مدنی، گشایش سیاسی یا حاکمیت قانون نمی‌دهد. حتی به شکل پوشالی نیز نمی‌کوشد مردم را با وعده اصلاحات سیاسی به انتظار بنشاند. زبان اصلی آن امنیت، حفظ کشور، بازسازی، نظم، مذاکره از موضع قدرت و جلوگیری از فروپاشی است.

پایه اصلی آن نه دستگاه مافیایی روحانیت و ساختارهای سیاسی تاکنونی نظام، بلکه جمعی از فرماندهان نظامی، مدیران امنیتی، تکنوکرات‌های دولتی و شبکه دفتر رهبری است. مجتبی خامنه‌ای در این آرایش بیش از آنکه حاکمی هم سنگ خامنه‌ای پدر باشد، نقطه اتصال حقوقی و ایدئولوژیک این بلوک است.

"جمهوری اسلامی سوم" هنوز نام رسمی یا ساختار حقوقی تازه‌ای ندارد. این اصطلاح بیانگر تغییر در توازن واقعی قدرت است: گذار از ولایت فقیه متکی بر موقعیت و ویژگی شخص علی خامنه‌ای به حکومت یک بلوک نظامی - امنیتی - سیاسی که رهبر را در رأس خود نگه می‌دارد.

شباهت جمهوری دوم و سوم؛ سازش با غرب برای حفظ نظام جمهوری اسلامی دوم و سوم، با وجود تفاوت بنیادی در شیوه حکومت، در یک هدف مشترک‌اند: هر دو خواهان کاهش تقابل با غرب برای حفظ اقتصاد و بقای نظام هستند. جمهوری دوم این هدف را با "گفت و گوی تمدن‌ها"، تنش‌زدایی، اصلاحات سیاسی محدود و به درجه ای تلاش برای نزدیکی اقتصادی با غرب دنبال می‌کرد. جمهوری سوم می‌کوشد همان مسئله را با ترکیب قدرت نظامی و مذاکره حل کند: جنگیدن برای بالا بردن قیمت سازش و سپس معامله برای کاهش فشار اقتصادی.

این نیروی جدید نه ضد مذاکره است و نه از سازش با آمریکا امتناع اصولی دارد. برعکس، تجربه همین جنگ نشان داده است که بخشی از فرماندهان سپاه و مقامات دولتی مذاکره را ابزاری برای تثبیت رژیم، رفع بخشی از تحریم‌ها و بازسازی توان اقتصادی و نظامی حکومت می‌دانند. گزارش‌ها از اختلاف میان طیف‌های درون حکومت بر سر آتش بس و مذاکره حکایت دارند، اما حتی بخش‌های اصلی فرماندهی سپاه نیز در پی توافقی هستند که بقای نظام و بخشی از ظرفیت منطقه‌ای آن را حفظ کند.

تفاوت در این است که جمهوری دوم سازش خارجی را با وعده اصلاحات داخلی به امید رسیدن به نقطه سازشی با مردم همراه می‌کرد؛ جمهوری سوم سازش خارجی را با تشدید انضباط و سرکوب داخلی و طنابهای دار همراه خواهد کرد.

در اینجا با تناقضی رو به رو نیستیم. یک حکومت می‌تواند در برابر قدرت‌های خارجی مصالحه کند و همزمان در برابر مردم خشن‌تر شود. سازش با آمریکا به لیبرالیزه شدن رژیم منجر نمی‌شود؛ ممکن است منابع مالی و فرصت لازم را برای بازسازی ماشین سرکوب در اختیار آن بگذارد. چرا که میدانند شیشه عمر رژیم در دست مردمی است که حکم به سرنگونی اش داده اند. اما این بهیچوجه به معنای تثبیت رژیم نیز نیست.

چالش جبهه پایداری و اصولگرایان رژیم

یکی از مهم‌ترین موانع تثبیت جمهوری اسلامی سوم، جناح پایداری و بخش ایدئولوژیک اصولگرایان است. این نیروها سازش با آمریکا، عقب نشینی در مسئله حجاب و زنان، کاهش نقش دستگاه روحانیت و انتقال قدرت به تکنوکرات‌های نظامی را صرفاً یک تغییر تاکتیکی نمی‌بینند. آنها می‌دانند که چنین تحولی می‌تواند پایه اجتماعی، امتیازات اقتصادی، نفوذ در مجلس و دستگاه اداری و نقش سیاسی‌شان را به شدت تضعیف کند.

برای بخش‌هایی از این جریان، پایان تقابل دائمی با غرب و یا حتی ارائه چنین تصویری، پایان فلسفه وجودی آنهاست. بدون "دشمن خارجی"، بدون جنگ فرهنگی دائمی، بدون اجبار اسلامی و بدون بسیج ایدئولوژیک، چه چیزی جایگاه ویژه آنان را توجیه خواهد کرد؟ از این رو، این جناح به سادگی تسلیم نخواهد شد. ممکن است از طریق مجلس، رسانه‌ها، شبکه‌های مذهبی، مداحان حکومتی، بسیج و بخش‌هایی از سپاه در برابر مذاکره یا عقب نشینی فرهنگی مقاومت کند. امکان

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش آرایش

تازه قدرت ...

خرابکاری در روند توافق، تشدید حملات منطقه‌ای، سازمان دادن بحران داخلی یا حتی ترور و حذف فیزیکی را نیز نمی‌توان از پیش منتفی دانست.

گزارش‌های جاری از شکاف و رو در روی شدید میان طرفداران آتش بس و مذاکره در نیروی کنونی و برخی چهره‌های اصلی جناح مقابل دارند. کار به شعار مرگ بر عراقچی و پزشک‌های کشیده شده است با این حال، از سرگیری جنگ پس از توافقی‌های موقت و کشمکش بر سر مذاکرات نشان می‌دهد که مسئله هنوز یکسره نشده است.

بنابراین جمهوری اسلامی سوم یک نظام تثبیت شده نیست؛ پروژه یک جناح غالب برای سازمان دادن دستگاه حاکمیت پس از خامنه‌ای است. موفقیت آن مستلزم مهار، خریدن یا حذف مخالفان درون حکومت خواهد بود.

مردم؛ غایب بزرگ معاملات بالا

در تمام بحث‌های مربوط به جنگ، جانشینی، سپاه و مذاکرات، یک نیروی تعیین‌کننده عمداً به حاشیه رانده می‌شود: توده‌های مردم، جنبشهای اجتماعی، اپوزیسیون راست تبلیغ می‌کند که فقط حمله خارجی می‌تواند رژیم را سرنگون کند و اگر حکومت با آمریکا توافق کند، فرصت تغییر از میان می‌رود. بخشی از اصلاح طلبان حکومتی و ملی - اسلامی‌ها نیز می‌گویند توافق با غرب می‌تواند رژیم را عقلانی، باثبات و قابل اصلاح کند. هر دو روایت پوچ اند. هر دو روایت، مردم و جنبشهای اجتماعی را تماشاگر تحولات بالا می‌دانند.

سازش حکومت با آمریکا بهیچوجه به معنای تثبیت خودکار رژیم نیست. بدون تردید پایان یا کاهش جنگ، امکان بیشتری برای اعتراض اجتماعی ایجاد کند. جنگ به حکومت اجازه می‌دهد سرکوب را به نام امنیت ملی توجیه کند، اینترنت را قطع کند، اعتصاب را خیانت و همکاری با دشمن بنامد و هر مخالفی را عامل دشمن معرفی کند.

مردم نیز هر توافق احتمالی را الزاماً پیروزی حکومت تلقی نخواهند کرد. خواهند پرسند اگر منابع آزاد شده، چرا فقر ادامه دارد؟ اگر جنگ پایان یافته، چرا سرکوب باقی است؟ اگر حکومت عقب نشینی خارجی کرده، چرا نباید در برابر جامعه و مطالبات ما عقب بنشیند؟

هر گشایش خارجی می‌تواند مطالبات فروخورده مردم را به سطح آورد. کارگران دستمزد و یک زندگی انسانی می‌خواهند. زنان لغو قوانین اسلامی و

نابرابر را می‌خواهند. بازنشستگان زندگی شایسته می‌خواهند. جوانان آزادی، امنیت و آینده می‌خواهند. خانواده‌های قربانیان عدالت می‌خواهند.

دولت نظامی - امنیتی - سیاسی شاید بتواند فرماندهی را حفظ و تامین کند، اما نمی‌تواند جامعه‌ای را که از نظر فرهنگی، سیاسی و نسلی از رژیم عبور کرده، خیزشهای متعددی را از سر گذرانده، دوباره به زیر پرچم اسلام سیاسی بازگرداند.

جمهوری سوم؛ قوی‌تر در بالا، بی پایه‌تر در پایین

آرایش جدید ممکن است در کوتاه مدت نسبت به دوران پایانی خامنه‌ای تصمیم‌گیری متمرکزتری ایجاد کند. یک هسته کوچک نظامی می‌تواند سریع‌تر از شبکه‌ای از روحانیون، شوراها و جناح‌ها تصمیم بگیرد. ممکن است بهتر بتواند جنگ، مذاکره، سرکوب و حتی سیاست دوران بازسازی را هماهنگ کند. اما تمرکز بیشتر قدرت تصمیم‌گیری، الزاماً به معنای قدرت اجتماعی بیشتر نیست. جمهوری اسلامی سوم از همان ابتدا با چند تناقض اساسی روبه‌روست:

برای حفظ حکومت به سپاه وابسته‌تر است، اما افزایش نقش سپاه، رژیم را عریان‌تر و نظامی‌تر می‌کند. برای نجات اقتصاد به توافق با غرب نیاز دارد، اما هر توافق، جناح‌های ایدئولوژیک و شبکه‌های ذینفع از تحریم را علیه آن تحریک می‌کند. برای جلوگیری از انفجار اجتماعی ناچار به عقب‌نشینی‌هایی است، اما هر عقب‌نشینی می‌تواند جامعه را به مطالبه عقب‌نشینی‌های بزرگ‌تر تشویق کند.

برای حفظ ظاهر جمهوری اسلامی به رهبر و اسلام و روحانیت نیاز دارد، اما مرکز واقعی قدرت از این دستگاهها فاصله گرفته است. برای ایجاد نظم به سرکوب متوسل می‌شود، اما سرکوب بیشتر شکاف بنیادی جامعه و حکومت را عمیق‌تر می‌کند.

این جمهوری ممکن است از نظر نظامی منسجم‌تر، اما از نظر اجتماعی منزوی‌تر باشد؛ از نظر فرماندهی متمرکزتر، اما از نظر مشروعیت درصاف حاکمیت تهی‌تر؛ در مذاکره انعطاف پذیرتر، اما در برابر مردم خشن‌تر.

سرنوشت جمهوری سوم از پیش تعیین نشده است

نباید از پیدایش این آرایش به این نتیجه رسید که رژیم تثبیت شده است. همان‌قدر نیز خطاست که آن را در آستانه فروپاشی خودکار بدانیم. جمهوری اسلامی سوم هنوز یک پروژه ناتمام است. هسته نظامی - امنیتی - سیاسی قدرت اصلی را در اختیار گرفته، اما باید چند مسئله را حل کند: آیا می‌تواند اختلاف درون رژیم را کنترل کند؟ آیا می‌تواند جبهه پایداری و جناح راست اصولگرا را مهار کند؟ آیا می‌تواند با آمریکا به توافقی برسد که نه تسلیم کامل تلقی شود و نه جنگ را از سر بگیرد؟ آیا می‌تواند اقتصاد را پیش از انفجار اجتماعی اندکی بهبود دهد؟ آیا می‌تواند بدون عقب‌نشینی سیاسی، جامعه پس

جمهوری اسلامی سوم؟

کودتای سرد در دل جنگ و پیدایش آرایش

تازه قدرت ...

بحران عمیق رژیمی است که دیگر نه می‌تواند با سازوکارهای گذشته حکومت کند و نه هنوز شکل تازه حکومت خود را به طور کامل تثبیت کرده است. مرگ خامنه‌ای مکانیسم پیشین حفظ تعادل در رأس حکومت را از میان برد و جنگ، الگوی تازه‌ای از تمرکز فرماندهی و سازماندهی قدرت را بر رژیم تحمیل کرد. آنچه از دل این دو رویداد بیرون آمده، جریانی نظامی - امنیتی . سیاسی است که می‌کوشد بقای جمهوری اسلامی را بر پایه آرایش تازه‌ای از قدرت تضمین کند.

اما این گذار، بیش از آنکه نشانه قدرت رژیم باشد، اعتراف آن به پایان یک دوره است. حکومتی که روزگاری بر اقتدار شخص رهبر، بسیج ایدئولوژیک و دستگاه روحانیت تکیه داشت، امروز ناگزیر است بیش از هر زمان بر تمرکز فرماندهی، دستگاه امنیتی و سرکوب متکی شود. این جا به جایی، نشانه جوان شدن جمهوری اسلامی نیست؛ نشانه فرسودگی تاریخی آن است.

با این همه، این مقاله تنها به یک پرسش پاسخ داده است: آیا جمهوری اسلامی وارد مرحله تازه‌ای شده است؟ جمهوری اسلامی سوم چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ آیا با یک دولت فرماندهی، یک دولت بحران یا شکلی از دولت استثنایی روبه‌رو هستیم؟ این آرایش تازه قدرت چه تناقض‌هایی در درون خود حمل می‌کند؟ رابطه آن با جامعه، اقتصاد، مذاکره با غرب، تشدید سرکوب و جنبش سرنگونی چگونه خواهد بود؟

پاسخ به این پرسش‌ها، موضوع بخش دوم این نوشته است.

از "زن، زندگی، آزادی" را کنترل کند؟ آیا مجتبی خامنه‌ای قادر است از یک "شبح سیاسی" به داوری مورد قبول تمام بخش‌های حکومت در آرایش جدید تبدیل شود؟

پاسخ هیچ یک از این پرسش‌ها قطعی نیست. امکان سازش در بالا، تصفیه درون حکومت، تجزیه ائتلاف جدید، شورش جناح تندرو و ورود جامعه به میدان همزمان وجود دارد. تاریخ را ساختارها به تنهایی نمی‌سازند. ساختار، میدان نبرد را تعیین می‌کند؛ اما نتیجه را مبارزه نیروهای اجتماعی رقم می‌زند.

نتیجه‌گیری: آستانه یک دوره تازه

آنچه در ایران پس از جنگ و مرگ خامنه‌ای در حال شکل‌گیری است، صرفاً جانشینی یک رهبر، تقویت سپاه یا جابه‌جایی چند جناح حکومتی نیست. جمهوری اسلامی وارد مرحله تازه‌ای از حیات خود شده است؛ مرحله‌ای که در آن نه فقط توازن قدرت، بلکه شکل دولت نیز در حال تغییر است.

۲۶ جولای ۲۰۲۶

جمهوری اسلامی سوم محصول پیروزی یک جناح نیست؛ محصول

**منصور حکمت را بخوانید و
به دیگران معرفی کنید!**

<http://hekmat.public-archive.net>

**ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق
جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب
شبيه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی
در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان
به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید.**

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

**به حزب کمونیست
کارگری - حکمتیست
کمک مالی کنید!**

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!



خشونت دیجیتال نیز فقط به ایران محدود نیست. در سراسر جهان، زنان و کودکان با اشکال مختلفی از تهدید، آزار، انتشار تصاویر خصوصی، باج‌گیری و نفرت‌پراکنی در فضای مجازی روبه‌رو هستند. شبکه‌های اجتماعی، در کنار فرصت‌هایی که فراهم کرده‌اند، بدون نظارت و

وقتی یک جامعه بیمار است، خودکشی اسما، ریحانه و رها دیگر یک "انتخاب شخصی" نیست

هاله طاهری

هر بار که خبر خودکشی یک دختر جوان منتشر می‌شود، بسیاری آن را "تصمیم فردی" می‌دانند؛ گویی انسانی در خلأ و به انتخاب خود به زندگی‌اش پایان داده است. اما آیا می‌توان چنین تراژدی‌ای را فقط به تصمیم فرد تقلیل داد؟ برای پاسخ باید یک قدم عقب‌تر رفت، پشت صحنه این حادثه را سنجد. مرگ تلخ اسما، دختر ۱۶ ساله، و همچنین ریحانه و رها، نمونه‌های دردناک همین واقعیت‌اند. گفته می‌شود تصاویر خصوصی آنان در فضای مجازی مورد سوءاستفاده قرار گرفته، با تهدید و باج‌گیری همراه بوده و بخشی از این تصاویر نیز منتشر شده است. اما مسئله فقط یک تصویر یا یک تهدید نیست. قربانی هم‌زمان با قانونی روبه‌روست که زنان را مجرم و مستحق مجازات می‌داند، با خانواده‌ای که زیر فشار فرهنگ مردسالار او را مسئول "بی‌آبرویی" بداند، و با جامعه‌ای که هنوز زن را جنس دوم و تحت کنترل مرد می‌خواهد. مجموعه این فشارهای قانونی، اجتماعی، خانوادگی و فرهنگی، انسان را به بن‌بستی می‌رساند که در آن خودکشی دیگر صرفاً یک "انتخاب شخصی" نیست، بلکه محصول یک ساختار بیمارگونه است.

یکی از ریشه‌های این وضعیت را باید در قوانین زن‌ستیزانه جمهوری اسلامی و احکام شریعت جست‌وجو کرد؛ قوانینی که سال‌ها خشونت علیه زنان و کودکان را مشروعیت بخشیده و از مدرسه و مسجد تا رسانه‌های رسمی و تبلیغات حکومتی، فرهنگ تبعیض و فرودستی زنان را بازتولید کرده‌اند. در چنین شرایطی، وقتی دختری قربانی تهدید، باج‌گیری یا انتشار تصاویر خصوصی می‌شود و هیچ سازوکار حمایتی قابل اعتماد در اختیار ندارد، نمی‌توان از او انتظار داشت که به‌سادگی به پلیس یا دستگاه قضایی مراجعه کند. با این همه، مسئولیت دولت از بین نمی‌رود. حتی در همین ساختار نیز باید حکومت را موظف دانست که با انتشار تصاویر خصوصی، تهدید، باج‌گیری و سوءاستفاده از زنان و دختران به‌عنوان جرم برخورد کند، عاملان آن را شناسایی و مجازات کند و از وقوع چنین جنایت‌هایی پیشگیری کند. استفاده از ترس و انتشار تصاویر خصوصی برای کنترل یا وادار کردن یک زن به رابطه، مسئله‌ای شخصی یا اخلاقی نیست؛ شکلی از خشونت است و باید با آن برخورد قانونی شود. روشن است که رژیم نه اراده و نه ظرفیت انجام چنین وظیفه‌ای را دارد، اما این خواست باید از همین امروز مطرح و پیگیری شود.

مسئولیت‌پذیری می‌تواند به ابزاری برای بازتولید خشونت تبدیل شوند. تجربه کشورهایی مانند بریتانیا نشان می‌دهد که نگرانی درباره امنیت کودکان و نوجوانان به تقویت قوانین و نظارت بر فضای آنلاین انجامیده است، اما قانون به‌تنهایی کافی نیست. قانون زمانی معنا دارد که اجرا شود، قربانی بتواند گزارش دهد، نهادهای مسئول پیگیری کنند، عامل خشونت پاسخگو باشد و پلتفرم‌ها نیز مسئولیت خود را بپذیرند.

هدف فقط ممنوع کردن یا بستن شبکه‌های اجتماعی نیست؛ هدف ایجاد نظامی مسئولیت‌پذیر است که در آن دولت، دستگاه قضایی، شرکت‌های فناوری و جامعه هر یک وظیفه خود را انجام دهند. چنین رویکردی با ماهیت زن‌ستیز رژیم اسلامی سازگار نیست. از همین رو، باید از امروز برای جامعه‌ای برنامه‌ریزی کرد که در آن حمایت از زنان و کودکان، اجرای قانون و پاسخگویی نهادهای مسئول، نه فقط بر روی کاغذ، بلکه در عمل تضمین شود. رژیم اسلامی بعد از چهار سال هنوز از جنبش ضد آپارتاید و ضد حجاب زنان انتقام می‌گیرد و هرگز نتوانست زنان را به عقب برگرداند. جامعه تحت کنترل رژیم در بازتولید خشونت علیه زنان سهم دارد. در طرح آموزشی دولتی در مدارس و رسانه‌ها، ارزش و آبروی دختران به کنترل بدن و رفتار جنسی آنان گره خورده است. در چنین فرهنگی، قربانی به‌جای آنکه مورد حمایت قرار گیرد، ناچار است از قضاوت، سرزنش و طرد شدن بترسد. همین ترس است که بسیاری از دختران را از درخواست کمک بازمی‌دارد و آنان را در برابر خشونت، تنها و بی‌پناه رها می‌کند.

مبارزه با این وضعیت، تنها با تغییر قانون ممکن نیست. جامعه باید نگاه خود را تغییر دهد و دنباله رو احکام آموزشی رژیم اسلامی نباشد. خانواده‌ها باید بیاموزند که در مواجهه با فرزند قربانی خشونت، نخستین واکنششان حمایت باشد، نه سرزنش. مدرسه‌ها باید آموزش حقوق شهروندی، برابری جنسی، اطلاعات رسانه‌ای و امنیت دیجیتال را بخشی از آموزش عمومی بدانند، نه موضوعاتی حاشیه‌ای. دختران باید بدانند که در صورت تهدید یا انتشار تصاویر خصوصی، مقصر نیستند و حق دارند از حمایت قانونی و اجتماعی برخوردار شوند. بخشی از

وقتی یک جامعه بیمار است، خودکشی

اسما، ریحانه و رها دیگر یک "انتخاب شخصی"

نیست...

این کارها به همت مبارزات جمعی خود جامعه و خانواده ها (تا رسیدن به یک جامعه انسانی و آزاد) و بدون دخالت سیستم زن ستیز با ایجاد شبکه های آموزشی و کمک رسانی در مدارس و محلات امکان پذیر است.

در کنار آن، آموزش پسران نیز اهمیتی تعیین کننده دارد. تا زمانی که بخشی از مردان و پسران بیاموزند که کنترل، تحقیر، تهدید یا انتشار تصاویر خصوصی ابزاری برای اعمال قدرت است، چرخه خشونت ادامه خواهد یافت. احترام به حفظ حریم خصوصی، برابری زن و مرد و مسئولیت پذیری در فضای مجازی باید از سنین پایین آموزش داده شود. جامعه ای که تنها دختران را به "احتیاط" دعوت و پسران را برای احترام به حقوق دیگران تربیت نمی کند، در عمل خشونت را بازتولید میکند. در عین حال، شرکت های فناوری و پلتفرم های شبکه های اجتماعی نمی توانند از مسئولیت خود شانه خالی کنند. تحت نظارت دولت، الگوریتم هایی که انتشار سریع محتوای زن ستیزانه را ممکن می کنند، سازوکارهای ناکارآمد گزارش دهی و تأخیر در حذف تصاویر خصوصی، همگی در تداوم خشونت کمک کنند. آزادی بیان نباید به پوششی برای آزار، باج گیری و نابودی زندگی انسان ها تبدیل شود. ابزارهای مؤثرتر و سریع تری برای حفاظت از قربانیان و حذف محتوای آسیب زا فراهم کنند و در برابر سوءاستفاده از خدمات پاسخگو باشند.

با این همه، نباید فراموش کرد که تا زمانی که جمهوری اسلامی بر پایه تبعیض جنسیتی و قوانین مبتنی بر شریعت اسلام اداره می شود، امکان دستیابی به حمایت واقعی از زنان و کودکان بی نهایت ناچیز است. حکومتی که خود بخشی از ساختار تولید خشونت است، نمی تواند به مدافع مؤثر قربانیان تبدیل شود. با این حال، این واقعیت نباید به انفعال بینجامد. حمایت از قربانیان، پاسخگو کردن نهادهای مسئول و فشار برای تحمیل حقوق بیشتر تعطیل ناپذیر است. ما درخواستی از دولت ضد زن نداریم، ما برای احقاق حقوق پایمال شده مان و تبدیل آن به قانون به قدرت خود مبارزه میکنیم. هر خواست و شعاری که امروز شکل بگیرد، می تواند بخشی از بنیان جامعه ای عادلانه تر در آینده باشد. مرگ اسما، ریحانه و رها تنها سه روایت تلخ نیست؛ هشدار است در باره جامعه ای که در آن دختران، زیر فشار همزمان قانون، فرهنگ، خانواده و خشونت دیجیتال، گاه مرگ را امن تر از زندگی می بینند. اگر این مرگ ها را صرفاً به "تصمیم شخصی"

تقلیل دهیم، نقش ساختارهایی را که آنان را به این نقطه رسانده اند پنهان کرده ایم.

جامعه ای انسانی، جامعه ای است که قربانی را سرزنش نکند، خشونت را عادی نپندارد و از کرامت انسان، فارغ از جنسیت، دفاع کند. تا رسیدن به آن جامعه راهی ناهموار در پیش است، اما این مسیر از سکوت نمی گذرد؛ از طرح خواستها، آموزش، همبستگی و مبارزه طبقاتی و اجتماعی برای آزادی و برابری می گذرد. نام اسما، ریحانه و رها نباید در فهرست خبرهای تلخ گم شود؛ این نام ها باید ما را وادار کنند پرسیم چه باید تغییر کند تا دختر دیگری برای فرار از خشونت جان خود را از دست ندهد. پاسخ این پرسش، مسئولیت همه ماست: به جای سرزنش قربانی، کنار او بایستیم؛ به جای سکوت، اعتراض کنیم؛ به جای شرم، عدالت بخواهیم. و اگر این نظام قادر به تحقق این خواستهای پایه نیست، که نیست، باید آن را کنار زد و سیستمی را جایگزین کرد که این حقوق را تضمین کند. از همین رو، سرنگونی جمهوری اسلامی برای جنبش های اجتماعی، به ویژه جنبش زنان، همچنان یک هدف اساسی است.

۲۴ جولای ۲۰۲۴

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست،

مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از

این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف

تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح

فرمال هم انتخابی نیست.

بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و

یا از آن برید.

منصور حکمت

ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

اعدام قتل عمد دولتی است!



افتاده و درمان بیماری‌ها به دلیل هزینه‌های سنگین به آینده نامعلومی موكول شده است. کودکان بسیاری با سوءتغذیه روبه‌رو هستند و خانواده‌های بیشتری زیر بار اجاره‌بها ناچار به کوچ به مناطق حاشیه‌ای شده‌اند.

جنگ، امنیت شغلی را نیز نابود کرده است. کارخانه‌هایی

که به مواد اولیه وارداتی وابسته‌اند با افزایش هزینه‌ها تولید خود را کاهش داده‌اند. بسیاری از واحدهای کوچک تعطیل شده‌اند یا کارگران خود را اخراج کرده‌اند. سرمایه‌گذاری کاهش یافته و نااطمینانی اقتصادی، هرگونه برنامه‌ریزی برای تولید را دشوار کرده است. در چنین شرایطی نخستین قربانیان همیشه کارگران قراردادی، روزمندا و جوانانی هستند که به دنبال ورود به بازار کارند.

در همین حال، دولت برای جبران هزینه‌های جنگ و بحران اقتصادی، فشار بیشتری بر مردم وارد کرده است. افزایش مالیات‌های غیرمستقیم، رشد قیمت انرژی، حذف یا کاهش یارانه‌ها و کاهش خدمات عمومی، همه به معنای انتقال بار بحران به دوش اکثریت جامعه است. به بیان دیگر، مردمی که در تصمیم‌گیری درباره جنگ هیچ نقشی نداشته‌اند، اکنون باید هزینه آن را نیز بپردازند.

بازنشستگان یکی از آسیب‌پذیرترین گروه‌ها بوده‌اند. مستمری‌هایی که پیش از این نیز کفاف زندگی را نمی‌داد، اکنون بخش کوچکی از هزینه‌های واقعی زندگی را پوشش می‌دهد. بسیاری از سالمندان ناچار شده‌اند میان خرید دارو و خرید مواد غذایی یکی را انتخاب کنند. این انتخابی است که در جامعه‌ای با این میزان ثروت و منابع طبیعی، نتیجه مستقیم سیاست‌هایی است که اولویت را نه به زندگی مردم، بلکه به تداوم رویارویی‌های نظامی داده‌اند.

کارگران نیز در شرایطی قرار گرفته‌اند که دستمزد واقعی آنان هر ماه کوچک‌تر می‌شود. حتی اگر دستمزد اسمی افزایش یابد، سرعت تورم بسیار بیشتر از رشد مزدهاست. نتیجه آن است که ارزش واقعی نیروی کار دائماً کاهش می‌یابد و بخش بیشتری از حاصل کار میلیون‌ها انسان به جیب صاحبان سرمایه، واسطه‌ها و شبکه‌های سوداگر منتقل می‌شود.

از سوی دیگر، فضای جنگی همواره به ابزاری برای محدود کردن اعتراضات اجتماعی تبدیل شده است. هر زمان که جامعه نسبت به فقر، فساد و تبعیض اعتراض می‌کند، حکومت با استناد به "شرایط حساس کشور" تلاش می‌کند اعتراض را به حاشیه براند. اما شکم گرسنه با شعارهای امنیتی سیر نمی‌شود. اجاره خانه با سخنرانی‌های نظامی پرداخت نمی‌شود و کودکی که به دلیل فقر از آموزش یا درمان محروم است، با وعده‌های سیاسی آینده‌ای بهتر پیدا نمی‌کند.

سفره‌های خالی مردم؛ آینده نامعلوم در سایه جنگ

وریا روشنفکر

در فاصله یک سال گذشته، جامعه ایران سه دوره مهم از تنش و جنگ را تجربه کرده است؛ جنگ دوازده‌روزه، جنگ چهل‌روزه و درگیری‌های نظامی اخیر. هر بار حکومت این جنگ‌ها را با نام‌هایی چون "اقتدار"، "دفاع"، "امنیت ملی" و "منافع کشور" توجیه کرده است، اما اگر از پشت تریبون‌های حکومتی فاصله بگیریم و به خانه‌های کارگران، بازنشستگان، معلمان، پرستاران، بیکاران و میلیون‌ها خانواده زحمتکش نگاه کنیم، تصویری کاملاً متفاوت دیده می‌شود. آنچه این جنگ‌ها برای مردم به ارمغان آورده نه امنیت، بلکه گرانی، بیکاری، تورم، سقوط ارزش پول، ناامنی اقتصادی و فقری عمیق‌تر بوده است.

در هیچ‌یک از این جنگ‌ها مردم تصمیم‌گیرنده نبودند. هیچ کارگری، هیچ معلمی، هیچ بازنشسته‌ای و هیچ خانواده‌ای از مردم درباره ورود به این جنگ‌ها نظرخواهی نکرد. تصمیم در بالاترین سطوح قدرت گرفته شد، اما هزینه آن مستقیماً از جیب میلیون‌ها انسانی پرداخت شد که پیش از آن نیز زیر بار تورم و کاهش دستمزدها کمر خم کرده بودند.

جنگ در ایران تنها به معنای شلیک موشک و انفجار نیست. جنگ پیش از هر چیز به معنای انتقال منابع جامعه از زندگی مردم به ماشین نظامی است. هر موشکی که تولید می‌شود، هر سامانه نظامی که خریداری یا بازسازی می‌شود و هر هزینه‌ای که صرف ادامه تنش‌های منطقه‌ای می‌شود، در عمل از بودجه‌ای کسر می‌شود که می‌توانست صرف بیمارستان، مدرسه، بیمه درمانی، حمل‌ونقل عمومی، مسکن و افزایش دستمزدها شود. این واقعیتی است که مردم هر روز در زندگی خود لمس می‌کنند.

پس از هر دور درگیری، نرخ ارز جهش کرده است. افزایش قیمت دلار بلافاصله خود را در قیمت نان، گوشت، لبنیات، دارو، اجاره خانه و هزینه حمل‌ونقل نشان داده است. برای سرمایه‌داران بزرگ و دلالان ارز، این بحران‌ها فرصت سودآوری بوده است، اما برای کارگری که دستمزد ثابتی دارد، هر جهش ارزی به معنای حذف بخشی دیگر از سفره خانواده است.

در طول این یک سال، هزینه تأمین ساده‌ترین نیازهای زندگی چندین برابر شده است. بسیاری از خانواده‌ها گوشت را از برنامه غذایی خود حذف کرده‌اند. مصرف لبنیات کاهش یافته، خرید پوشاک به تعویق

سفره‌های خالی مردم؛

آینده نامعلوم در سایه جنگ ...

مسکن و کاهش دسترسی به درمان و آموزش است، روشن می‌شود که بار این سیاست‌ها بر دوش کسانی افتاده که کمترین سهم را از قدرت و ثروت دارند.

جامعه ایران بیش از هر زمان دیگری به نان، کار، مسکن، آموزش، درمان و آزادی نیاز دارد، نه به تداوم سیاست‌هایی که منابع جامعه را در مسیر جنگ و تنش مصرف می‌کنند. ثروتی که با کار میلیون‌ها انسان تولید می‌شود باید صرف رفاه، امنیت اقتصادی و آینده نسل‌های بعدی شود، نه تشدید بحران‌هایی که هر بار زندگی مردم را دشوارتر می‌کند.

کارگران و زحمتکشان نه از جنگ سودی برده‌اند و نه خواهان آن بوده‌اند. آنان تنها خواسته‌اند حاصل کارشان صرف ساختن جامعه‌ای شود که در آن هیچ خانواده‌ای نگران نان فردا، اجاره پایان ماه یا هزینه درمان فرزندش نباشد. تجربه جنگ‌های یک سال گذشته بار دیگر نشان داد که هرگاه سیاست بر مدار نظامی‌گری و رقابت‌های قدرت می‌چرخد، نخستین و بزرگ‌ترین بازندگان، مردمی هستند که تنها سرمایه‌شان نیروی کار و امید به زندگی بهتر است.

تا زمانی که جمهوری اسلامی باشد، دربرروی همین پاشنه می‌چرخد، تعیین تکلیف مردم با جمهوری اسلامی مهم‌ترین قدم در راه ایجاد یک جامعه آزاد و برابر و مرفه است.

۲۴ جولای ۲۰۲۶

جنگ همچنین آثار روانی و اجتماعی عمیقی بر جامعه بر جای گذاشته است. نااطمینانی دائمی، نگرانی از آینده، افزایش مهاجرت، فرار سرمایه انسانی، کاهش امید اجتماعی و گسترش اضطراب، تنها بخشی از پیامدهای این وضعیت است. خانواده‌ها دیگر نمی‌توانند برای آینده برنامه‌ریزی کنند، زیرا هر لحظه احتمال یک بحران جدید وجود دارد که تمام محاسبات اقتصادی آنان را بر هم بزند.

در این میان، شکاف طبقاتی نیز عمیق‌تر شده است. کسانی که به مراکز قدرت و ثروت نزدیک‌اند، نه تنها از بحران آسیب کمتری می‌بینند، بلکه در بسیاری موارد از افزایش نرخ ارز، قراردادهای نظامی، واردات انحصاری و سوداگری سودهای کلان به دست می‌آورند. در مقابل، اکثریت مردم هر روز فقیرتر می‌شوند. جنگ برای اقلیتی سودآور و برای اکثریت جامعه فاجعه‌بار است.

ادعای دفاع از منافع مردم زمانی معنا دارد که نتیجه آن بهبود زندگی مردم باشد. اما هنگامی که محصول یک سال جنگ، کوچک‌تر شدن سفره‌ها، افزایش بیکاری، گسترش فقر، سقوط قدرت خرید، بحران

واحدهای گارد آزادی، ضامن تأمین امنیت مردم را ایجاد کنیم!

مردم، جوانان!

در شرایط جنگ ویرانگر، گسترش بی‌ثباتی و ناآمنی در جامعه و در سطح شهر و محله و محل زندگی و منطقه و سراسر کشور از پدیده‌های مخرب و آزاردهنده است. نیروی نظامی و سرکوبگر جمهوری اسلامی خود سرمنشأ و تشدیدکننده ناآمنی هستند. به علاوه حضور نیروی مسلح جریانات غیر مسئول بورژوازی، و به علاوه میلیشیای باندهای سناریو سیاهی و ضد مردمی تهدید جدی علیه روال طبیعی زیست جامعه هستند. برای تأمین امنیت مردم، مبتکرانه واحدهای گارد آزادی را در محله و شهر و محل زیست و هر منطقه که لازم است ایجاد کنیم. جوانان متعهد و پرشور با تشکیل واحدهای ۳ تا ۵ نفره می‌توانند ستون محکم واحدهای گارد آزادی مردم باشند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

اسفند ۱۴۰۴

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

دور جدید جنگ، نابودی زندگی مردم

سعید یگانه

دور جدید جنگ دولت های آمریکا و ایران، در ادامه می رود که منطقه را به آتش بکشد و به یک فاجعه انسانی تبدیل شود. این بار هر دو طرف این جنگ ارتجاعی و ضد بشری، زندگی میلیون ها انسان در ایران و منطقه را با خطر نابودی، بی آبی و گرسنگی روبرو کرده اند. این دوره از جنگ مستقیماً زیر ساخت های زندگی مردم، از آب و برق و هر آنچه به تامین ابتدایی ترین نیازمندی های مردم برای زندگی مربوط است وحشیانه بمباران و نابود می شوند.

سیزده روز از آغاز جنگ بعد از آتش بس و امضای تفاهم نامه می گذرد. در این مدت دو طرف جنگ هم دولت امریکا و هم جمهوری اسلامی با شدت بیشتری مراکز و پایگاه های نظامی، بخصوص زیر ساخت های اقتصادی در امان نمانده اند.

در این مدت غرش هواپیماها و بمب باران ها بخصوص در مناطق مختلف جنوب ایران که مورد بیشترین حملات جنگنده های دولت فاشیست امریکا قرار گرفته زندگی را از مردم حرام کرده است بطوری که صدای اعتراض مردم علیه جنگ طلبان در هر دو سوی این جنگ ضد انسانی را برانگیخته است. در مقابل جمهوری جنایتکار و فاشیست اسلامی نیز در مقابله با حملات دولت امریکا، آنچه پایگاه های امریکا در کشورهای خلیج و عمدتاً زیرساخت های این کشورها همچون آب و برق و شرکت های نفتی را مورد حمله قرار داده و خسارات انسانی و مادی فراوانی را بوجود آورده است.

مردم ایران بخصوص اکثریت مردم کارگر و زحمتکش که پیش از جنگ زیر بار تورم و گرانی و فقر بیشترین فشار معیشتی را متحمل شدند، با آغاز جنگ ۴۰ روزه و هم اکنون در جریان جنگ اخیر با حمله به زیرساخت ها، آب و برق و مراکز صنعتی، فقر و فلاکت و بیکاری وسیعی را دامن زده و زندگی مردم را هر چه بیشتر با دشواری های معیشتی روبرو کرده است. تا همینجا، بر خلاف مدافعان این جنگ ارتجاعی و ویرانگر که می خواهند از آن نمدی برای خود بسازند، فقط به قدر قدرتی و بقای جانپان حاکم بر ایران کمک کرده و دست آنان را برای جنایت علیه مردم، دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام باز گذاشته و هر آنچه در دوره های گذشته علیه مردم کم آورده بود به عمل در آوردند. زندگی مردم در ادامه جنگ هرچه بیشتر به قهقرا می رود و دولت نظامی، امنیتی جنایتکار اسلامی با تشدید فضای جنگی و تهدید و ارباب، جامعه را به جهنمی برای مردم تبدیل کرده است.

جنگ مردم با جمهوری اسلامی

اگر جنگ تا قبل از "خاصم نامه" زندگی و مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی را حاشیه ای و مختل کرد، ادامه جنگ علیرغم تشدید



محدودیتها، مانند ترس و نگرانی از آینده این جنگ، گسترش ارباب و اختناق رژیم اسلامی، روحیه اعتراضی علیه این جنگ میان مردم بیکار و گرسنه دارد بالا می گیرد. اعتراض و نارضایتی علیه فقر و فلاکت و گرانی در حال گسترش است. صدای مردم علیه اعدام دستگیر شدگان خیزش دی ماه بالا گرفته و زندانها به محل اعتراض زندانیان علیه اعدام در قزلحصار و شاهد گسترش اعتراض سه شنبه های نه به اعدام در ۵۹ زندان ایران می باشیم.

نگاهی گذرا به اخبار مبارزه و اعتصاب کارگران، بازنشستگان تامین اجتماعی، پرستاران در بخش های مختلف جامعه این روند را بخوبی نشان می دهد. اعتراض کارگران ماشین سازی تبریز به عدم پرداخت حقوق معوقه، اعتصاب سراسری کارگران کوره پزخانه های میاندوآب و بوکان برای افزایش دستمزد، اعتصاب بیش از یک هفته از کارگران کارخانه چوب و کاغذ "چوکا" در اعتراض به اخراج، عدم پرداخت حقوق و مطالبات معوقه که مدیر عامل را از کارخانه بیرون کردند، اعتصاب و اعتراض کارگران پتروشیمی و نفت در ادامه اعتراضات تا کنونی، همه نشان از عدم تمکین به شرایط اسفبار اقتصادی، با وجود جنگ و تهدید و ارباب، که دست از اعتراض و اعتصاب و مبارزه بر نمی دارند.

این جنگ، جنگ مردم نیست. اکثریت مردم متنفر از جمهوری اسلامی علیه این جنگ اند. مردمی که، غیر از اقلیتی از مزدوران هوادار رژیم و جنگ، کوچکترین نقش و نفعی در لیت جنگ ندارند. این جنگ دولت های سرمایه داری و فاشیستی برای اهداف ارتجاعی و ضد مردمی با هزینه جانی و مالی مردم است.

اکثریت مردم متنفر از جمهوری اسلامی، سازمانها و احزاب مترقی و سوسیالیست مخالف این جنگ، خواهان "قطع بیدرنگ جنگ" و پرداخت خسارت به مردم هستند. این جنگ که در ادامه، آینده تاریکی را در مقابل مردم ایران و منطقه قرار می دهد، هر چه زودتر باید پایان یابد. شعار پایان جنگ همچنانکه در ایران دارد شکل می گیرد، باید به شعار اصلی اعتراض و مبارزات کارگران و سایر اقشار جامعه تبدیل شود و دولت جمهوری اسلامی را برای پایان جنگ تحت فشار قرار دهند.

سرنوشت جمهوری اسلامی؛ برخلاف سیاست جنگ طلبان از هر طیف و قماش، نه با جنگ که با مبارزه اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و اقشار تهیدست جامعه علیه دولت سرمایه داری اسلامی است که سرنوشت آینده جامعه را رقم خواهد زد. نتایج این جنگ تاکنون باید ثابت کرده باشد که این جنگ علیرغم ضرباتی که به جمهوری اسلامی وارد شده، تنها دست آورد آن نابودی زیر ساخت ها، کشتار و آوارگی، تشدید فقر و فلاکت و بیکاری، اختناق و سرکوب و اعدام بعنوان تضمین

دور جدید جنگ، نابودی زندگی مردم ...

بقای جمهوری اسلامی بوده است.

جنگ باید پایان یابد. راه خلاصی از جرم و جنایات جمهوری اسلامی و پایان دادن به جنگ علیه مردم، تنها در گرو مبارزه و اعتصاب مردم به تنگ آمده از وضع موجود، سرنگونی انقلابی رژیم جنایتکار اسلامی از طریق یک انقلاب اجتماعی است.

۲۴ جولای ۲۰۲۶

بن بست جنگ، دورنمای تاریک «پیروزی»

زدن زیر ساختها و مناطق مسکونی جنایت جنگی است ...

نحیف و زخمی جامعه و مشخصاً کارگران و مردم محروم جهان گذاشته شده است. کارگران هیچ منفعتی در شعار و پرچم چرخانی جنگی ناسیونالیستی و بیگانه گرایی و دشمن تراشی با هم طبقه ای ها و هم نوعان خود ندارند. منفعت ما در شرایط وجود جامعه، همبستگی طبقاتی و انترناسیونالیستی، گسترش مبارزه کارگری و انقلابی و سرنگونی حکومت‌های ارتجاعی است. بمب ها و موشکها و افسران جنایتکار دولتهای بورژوازی آزادی نمی آورند، بلکه چرخه اختناق و استبداد و استثمار را تحکیم میکنند.

این جنگ ارتجاعی باید فوراً خاتمه یابد. کارگران و مردم منطقه و باید امروز گفت کل دنیا، در تداوم این جنگ یک ذره منفعت ندارند. باید علیه جنگ و جنگ طلبان در هر دو سوی معادله بود.

شعار این صف کارگری و ضد جنگ ارتجاعی اینست: «قطع جنگ بیدرنگ!»، «سرنگون باد جمهوری اسلامی!»، «کارگران هزینه جنگ سرمایه داران را نمی پردازند!».

۱۹ جولای ۲۰۲۶

برنامه های تلویزیون پرتو،

رسانه حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست را بطور زنده از طریق کانال

آلترناتیو شورایی در اینترنت دنبال کنید

و به کارگران و دوستانتان معرفی کنید.

آدرس خط زنده:

<https://alternative-shorai.tv/>

اساس سوسیالیسم انسان است، چه در

ظرفیت فردی و چه در ظرفیت

جمعی. سوسیالیسم جنبش

بازگرداندن اختیار به انسان است!

منصور حکمت



علیه جنگ و جنگ طلبان، برای سرنگونی جمهوری اسلامی!

**آدرسهای تماس با
حزب کمونیست کارگری - حکمتیست**

دفتر مرکزی حزب

وریا روشنفکر

daftaremarkzy@gmail.com

voryaroushanfekr@gmail.com

رئیس دفتر سیاسی

رحمان حسین زاده

hosienzade.r@gmail.com

دبیر اجرایی

سعید یگانه

saidwahedi25@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی

ناصر مرادی

moradi.naser@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده

سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

دبیر کمیته گردستان

صالح سرداری

sale.sardari@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج

سعید آرمان

saeed_arman2002@yahoo.co.uk

دبیر کمیته تبلیغ

اسماعیل ویسی

esmail.waisi@gmail.com



بن بست جنگ، دورنمای تاریک «پیروزی»

زدن زیر ساختها و مناطق مسکونی جنایت جنگی است!

سیاوش دانشور

موقت خارک مانع تولید و صدور نفت نخواهد شد. بمباران زیرساختها و بقول ترامپ بازگرداندن مردم ایران به «عصر حجر» اگر بدرجه ای موفق شوند و دهها میلیون نفر را در بی آبی و بی برق به مرگ محکوم کنند، نه فقط چنین جنایت عظیمی هیچ معنای «پیروزی» و یا تصویر «قدرقدرتی» برای آمریکا به همراه نخواهد آورد، بلکه سیمای سیاسی آمریکا را در میان مردم جهان منفورتر از هر زمانی میکند. تهدیدهای جمهوری اسلامی نیز همین مضمون را دارد؛ زدن زیرساختهای کشورهای منطقه و نابودی و آواره کردن مردم این کشورها مدالی به سینه رژیم اسلامی نمیزند. این همان کاری است که رژیم آپارتاید اسرائیل با مردم فلسطین میکند.

زدن زیرساختها و مناطق مسکونی جنایت جنگی است و عاملین آن باید در دادگاه های صالحه محاکمه شوند! کوبیدن بیمارستان و مدرسه و مردم بی دفاع نشان قدرت نیست، بیان استیصال و دستپاچی سیاسی است.

این جنگ مردم و کارگران برای آزادی و رفاه نیست، این جنگ سرمایه داران برای ترسیم و تثبیت منافع و حوزه های نفوذ و سلطه بر منابع حیاتی و مناطق استراتژیک است. جنگ طلبان در دو دوره جنگ ۱۲ و ۳۹ روزه امتحان خود را پس داده اند. تاکنون آوار و هزینه جانی و مالی جنگ بر دوش

صفحه ۱۵

با پایان آتش بس شکننده و سوء تفاهم نامه اسلام آباد، ادامه جنگ برای طرفین، علیرغم شعارها و تهدیدها، دارد ناممکن یا دستکم بسیار پر ریسک میشود. ما تاکید کردیم که تلاقی های نظامی محدود در دوره آتش بس و حتی بعد از یک توافق فرضی همواره وجود دارد و در هفته های اخیر با چند مورد آن روبرو بودیم. اینها هنوز به معنی مسدود کردن روند مذاکره و بند و بست نیست، چرا که اساساً هدف درگیری های اخیر نه وارد شدن مجدد به جنگ فراگیر بلکه اهرمی در روند مذاکره جهت امتیازگیری است. اقدامات طرفین از زدن کشتی ها در تنگه هرمز تا بمباران سدها، ریل آهن، پل ها، زیرساخت های آب و برق و تهدید به تداوم آن از هر سو همین هدف را دنبال میکند. ترامپ دیوانه وار از نابودی زیرساخت ها میگوید و رژیم اسلامی نیز از هدف قرار گرفتن پایگاه های نظامی آمریکا و زیرساختهای کشورهای خلیج در منطقه.

محدودیتهای بدرجات متفاوت طرفین ادامه جنگ تا رسیدن به یک پیروزی مشخص را به بن بست کشانده است. اشغال ایران ممکن نیست، اشغال جزایری مثل خارک و بنادر مرزی ایران، چنانچه آمریکا دست به چنین کار احمقانه ای بزند، میتواند به یک فاجعه برای نیروهای آمریکا در جغرافیای ویژه ایران بدل شود. اشغال جایی که نتوان آنرا نگاهداشت بی معنی است. حتی اشغال

نشریه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

سر دبیر : سیاوش دانشور

Siavash_d@yahoo.com

هفتگی کمونیست

هیئت تحریریه: پروین کابلی، سیوان کریمی، ملکه عزتی، رحمان حسین زاده، علی جوادی، سیاوش

دانشور، ناصر مرادی، وریا روشنفکر، امیر عسکری.

اگر برای کمونیست مقاله میفرستید:

سر دبیر در انتشار و رد و تلخیص مقالات آزاد است. کمونیست هفتگی تنها مقالاتی را منتشر میکند که برای این نشریه تهیه شدند. آخرین مهلت دریافت مطلب برای انتشار تا عصر روز پنجشنبه است. کمونیست شنبه ها منتشر میشود.



زنده باد سوسیالیسم!